

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا امر به معروف و نهی از منکر لسانی که به صیغه‌ی إفعل و لاتفعل
نیاشد و به اشکال دیگر لسانی وادار کنیم فاعل منکر را یا تارک واجب را به دست
برداشتن از آن کار، آیا دلیل بر وجوب داریم؟ اگر به صیغه‌ی إفعل و لاتفعل باشد حتماً
مشمول اطلاقات ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر هست. اگر به نحوه‌ی دیگر باشد و
ما قائل باشیم که امر و نهی حقیقت شرعیه دارد یا لاقل مراد شارع از این الفاظ معنای
جامع و عام هست که حمل الغیر علی العمل باشد یا علی الترتک باشد باز هم اطلاقات
ادله شامل می‌شود اما اگر گفتیم نه اصالة الحقیقة می‌گوید واژه‌ی امر و نهی به همان
معنای لغوی و عرفی آن و این شارع حقیقت شرعیه جعل کرده باشد لادلیل علیه، این که
قرائنی اقامه کرده باشد بر این که مراد من اعم است این هم ما دلیل نداریم اگر
این جوری شد ما از راه دیگری می‌توانیم اثبات بکنیم که آن‌ها هم واجب است اشکال دیگر
لسانی واجب است یا نه؟ گفتیم که این راه برای اثبات این امر وجود دارد چون مجموع
عناوینی که از شارع مقدس صادر شده برای موقف انسان در مقابل عاصین، چهارده
عنوان است یا پانزده عنوان است که این عناوین یک عناوینی هستند شامل غیر إفعل و
لاتفعل لسانی هم می‌شوند بلکه همان‌طور که ان شاء الله برای مرتبه‌ی سوم خواهیم
گفت قسمتی از این‌ها شامل یدی و سایر فعالیت‌های فیزیکی غیر لسانی هم می‌شود. از
این چهارده عنوان تا به حال شش عنوانش را که در شش طایفه‌ی از احادیث یا از نصوص
بگویم که قرآن شریف را هم شامل بشود تا حالا شش طایفه از نصوص را بیان کردیم که
دارای شش عنوان تا حالا بوده که از آن‌ها استفاده کردیم.

اما طایفه‌ی هفتم:

طایفه‌ی هفتم «ما تدلّ علی وجوب القول البلیغ» سخن بلیغ، رسا، شدید و مؤکّد، به این
می‌گویند قول بلیغ، یک سخن مؤکّد و شدید، که هم شدتش می‌تواند به خاطر الفاظی
باشد که در آن اخذ شده، هم می‌تواند در نحوه‌ی بیان آن باشد ممکن است یک عبارتی را
خیلی انسان با آرامی بیان بکند ممکن است همان را خیلی با حدّت و شدت بیان بکند
می‌شود قول بلیغ، حالا می‌گوید بنشین، بشین، این دو تا با هم دیگر تفاوت می‌کند آن
می‌شود قول بلیغ، وقتی به آن شکل بگوید. همین صفحه‌ی دیروز هم بعضی از روایاتی که
خواندیم شامل می‌شد من جمله صفحه‌ی 506 حدیث سوم که از کافی شریف هم هست
که فرمود «و تَقُولُوا لَهُ قَوْلًا بَلِیغًا» وقتی که «إِذَا بَلَغَكُم عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ مَا تَكْرَهُونَ وَ مَا

يَدْخُلُ عَلَيْهَا بِهِ الْأَدَى أَنْ تَأْتُوهُ فَتُؤْتَبُوهُ وَتُعْذَّلُوهُ وَتَقُولُوا لَهُ قَوْلًا بَلِيغًا» این استفاده البته مبنی بر این هست که این واوها واو جمع نباشد نمی‌خواهد بگوید همه‌ی این‌ها را با هم دیگر انجام بدهید تکلیف واحدی باشد که سه عنصر در آن تعبیه شده. اگر این باشد این می‌شود خودش یک عنوانی غیر از این که ما داریم می‌گوییم اما ظاهر این هست که این انحلالی است یعنی نمی‌خواهد بگوید هر سه تا را باید جمع بکنی با هم دیگر، هم ملامتش بکنی، هم شدیداً او را ملامت بکنی هم یک قول بلیغی به او بگویی. این ظاهر این هست که به حسب فهم عرفی تک تک این‌ها کفایت می‌کند بلکه اگر این‌ها تک تک آن فایده‌ای نداشت جمعش باید کرد آن جمع هم برای چه هست؟ از کجا می‌فهمیم آن جمع را؟ از آن ادله‌ای که گفت تغییر بده اگر می‌دانیم راهکار تغییر این هست که همه‌ی این‌ها را با هم انجام بدهیم. به خاطر آن دلیل، نه به خاطر این دلیل،

س: ...

ج: قول لسانی هست دیگر.

س: ...

ج: نه نه بحث در این نبود. غیر إفعال و لاتفعل از لسانی. بحث این بود مرتبه‌ی ثانیه را داریم بحث می‌کنیم. مرتبه‌ی ثانیه این هست که به لسان است حالا این لسان حتماً إفعال و لاتفعل باید باشد؟ گفتیم إفعال و لاتفعل آن قدر مسلم است آیا غیر إفعال و لاتفعل از بقیه‌ی لسانی‌ها کفایت می‌کند؟ و آن هم جزو واجبات هست؟ یعنی افراد واجب هست یا نه؟ داریم می‌گوییم بلکه یک ادله‌ای داریم که او را اثبات می‌کند بنابراین الان غیرلسانی را کار نداریم آن در پُرانتز بود که گفتیم، گفتیم این ادله پاره‌ای از آن‌ها از این عناوین علاوه بر این که لسانی را می‌گیرد غیرلسانی را هم می‌گیرد.

این هم پس شد این طایفه‌ی هفتم.

طایفه‌ی هشتم:

«الطائفة الثامنة ما تدلّ على وجوب التأنيب» همین روایاتی که خواندیم «فَتُؤْتَبُوهُ» این تأنیب در بعض روایات دیگر هم وجود دارد.

طایفه‌ی نهم:

س: تأنیب دقیقاً یعنی چی؟

ج: تأنیب گفتیم أَتْبَهُ أَتْفَهُ و لامه، لامه یعنی او را سرزنش کرد که چرا این کار را انجام دادی؟ چرا خودت را بدبخت می‌کنی چه آدمی هستی؟ این جور مثلاً با او حرف می‌زند نمی‌گوید إفعال لاتفعل، إفعال و لاتفعل نمی‌گوید ولی او را سرزنش و ملامت می‌کند.

طایفه‌ی نهم، «ما تدلّ على وجوب التعذل، تُعْذَّلُوهُ، فرق تعذیل با تأنیب این هست که در تعذیل ممکن است که بگوییم که نفس... لوم با شدت است یا برعکس تأنیب در آن شدت مأخوذ است در تعذیل نه، لؤم عادی هم به آن گفته می‌شود.

س: ...

ج: تحقیر نه، حالا سرزنش البته قهراً یک ملازمه‌ای دارد با تحقیر.

این استفاده هم مبنی بر این هست که این عطف تعدّله به توثیقه، این عطف تفسیری نباشد تفنّن در عبارت نباشد و واقعاً بخواهد یک مطلب جدیدی را بیان بفرماید اما اگر نه عطف تفسیری است یا تفنّن در عبارت است، یک مدعا و یک مطلب را با دو تا عبارت گفتند که حالا هم دیگر مرسوم است دیگر در محاورات و این‌ها، آن وقت دیگر طایفه‌ی دیگری نمی‌شود، مفاد آن یک امر خواهد شد.

طایفه‌ی دهم:

«ما دلّ علی وجوب الایذاء حتی یترکه» که چرا او را اذیت نمی‌کنید، نمی‌آزارید تا رها کند آن معصیتی را که دارد انجام می‌دهد؟ آزار دادن، ایذاء... این روایت چهارم همین صفحه‌ی 506 و همین باب هفتم، «محمد بن الحسن قال قال الصادق علی السلام» مرسله‌ی جزمیه‌ی شیخ مفید قدس سره در تهذیب است «قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخُذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ» آن‌هایی که گناه‌کار نیستند و بری‌ء از گناهان هستند اما این‌ها را مؤاخذه کنند در مقابل آن‌هایی که سقیم هستند و گناه‌کار هستند «وَ كَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ» چگونه این مطلب حق من نباشد «وَ أَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحُ فَلَا تُكْزِرُونَ عَلَيْهِ وَ لَا تَهْجُرُونَهُ وَ لَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ» که عنوان ایذاء، «وَ لَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ»....

س: ...

ج: تخصیص می‌زند دیگر، حال این یک بحثی است که ان شاء الله بعد خواهد آمد، لا تؤذ من أحد، بله داریم الا این که عاصی باشد و برای نهی از منکر یا امر به معروف، البته حالا در چه مرتبه‌ای و در چه صورتی نوبت به این کار می‌رسد فعلاً در صدد بیان آن نیستیم، این بحث بعدی است ما می‌خواهیم بگوییم الان این عنوان را هم داریم که یکی از وظایفی که دارد بعضی روایات برای ما روشن می‌کند در مقابل عاصین این هست که بله یک فرضی هم داریم که با آزار کاری بکن که دست از کارهایش بردارد اما حالا این آزار حد و حدودش چه هست و کی نوبت به آن می‌رسد این‌ها بحث‌هایی است که بعداً می‌آید، اصل مطلب فی الجمله فعلاً در صدد اثبات آن هستیم.

این هم شد طایفه‌ی دهم که صحّت سند این روایت هم مبتنی است بر همین که ما مرسلات شیخ طوسی را که جزمی است یعنی خودش دارد اسناد به امام می‌دهد، خودش دارد از امام روایت می‌کند، نمی‌گوید روایت شده خودش دارد از امام روایت می‌کند بنابراین این‌جا راوی این حدیث شیخ طوسی است هم گفتیم بنای عقلا است بر این که خبر محتمل الحس و الحدس حجت است هم آن روایت شریفه که فرمود لیس لأحد التشکیک فی ما یرویه ثقاتنا، اگر ثقات ما، که قطعاً شیخ طوسی من ثقات ائمه است حتماً شیخ طوسی از زراره و محمد بن مسلم اجلّ شأناً هست اگر ایشان روایتی را دارد از امام صادق سلام الله علیه نقل می‌کند مشمول این حدیث شریف هم می‌شود بنابراین ما می‌گوییم مرسلات جزمیه‌ای که محتمل الحس و الحدس باشد این‌ها حجت است به این دو استنادی که عرض کردیم.

س: ...

ج: شیخ طوسی، محمد بن الحسن قال.

«الطائفة الحادی عشر» طایفه یازدهم «ما دلّ علی وجوب مطلق الانکار» انکار به لسان نگفته که در طوایف قبل بعضی از آن‌ها بود مطلق الانکار را فرموده است که شامل انکار بدنی می‌شود که اخم‌هایش را در هم بکند صورتش را برگرداند و امثال ذلک، انکار لفظی به شئی انواع آن، إفعال و لاتفعل و غیر این‌ها می‌شود موعظه بکند و نصیحت بکند سرزنش بکند لسان هم شامل این‌ها می‌شود حتی شامل مرتبه ی بعدی هم آن که آقایان در مرتبه ی سوم ذکر کردند که یدی باشد شامل آن هم می‌شود انکار بکن،

س: ...

ج: انکار مطلق، نه آن انکار باللسان بود.

صفحه ی 506 حدیث چهارم، همین حدیثی که الان برای شما خواندم، «يَتْلُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَيْحُ فَلَا تُكْرُونَ عَلَيْهِ» نگفته که لا تتركرون عليه باللسان، لا تتركرون عليه مطلق است. یا صفحه ی 493، حدیث چهارم، باز آن‌جا «محمد بن الحسن قال قال امير المؤمنين عليه السلام مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُتَكْرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (وَ يَدِهِ) فَهُوَ مَيْتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» البته این نباید این‌جا می‌آمد این آدرس اشتباه است این همان به لسان است دیگر، این چون دارد بلسانه، این اشتباه است این آدرسی که دادم این‌جا اشتباه است شاید جاهای دیگر باشد حالا الان من آدرس جاهای دیگر را ندادم که مطلق باشد که انکار کنید فأنكروا، حالا همان اولی که عرض کردیم.

س: ...

ج: نه حالا ما به ید کاری نداریم

س: ...

ج: نه درست است آن‌ها که درست است اما می‌خواهیم بگویم ادله‌ای که انکار مطلق گفت.

پس این حالا یک روایت آن را که فعلاً عرض کردیم. شاید روایات دیگری هم باشد که من فعلاً این‌جا آدرسی را ذکر نکردم.

بعد طایفه ی دوازدهم، «ما دلّ علی حرمة مداهنة اهل المعاصی» صفحه ی 507، باب هشت، حدیث یک، که از کافی شریف هست «عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث قال أوحى الله الى شعيب النبی علی نبینا و آله و علیه السلام أتی مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ» صد هزار نفر از قوم تو را می‌خواهم عذاب کنم، «أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ» چهل هزار نفر از شرار آن‌ها، ولی شصت هزار تا از خیار آن‌ها، از خوب‌های آن‌ها «فَقَالَ ع يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ» آن‌ها جای خودشان را دارند «فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي» این‌ها با اهل معاصی مداهنه کردند یعنی تساهل کردند، در صدد تغییر و انکار و ترک آن‌ها برنیامدند، موسی به دین خود عیسی به دین خود، ما چکار داریم هر کاری می‌خواهد بکند بکند، داهنوا اهل المعاصی، پس این روایت شریف دلالت می‌کند بر حرمت مداهنه، آن وقت وقتی مداهنه حرام شد اگر این مبنای اصولی را داشته باشیم که نهی از شیء امر به ضد عام و ضد خاص آن هست، ضد عام مداهنه ترک المداهنه هست این می‌شود ضد عام، ضد خاص آن هر کاری هست که با مداهنه سازگار نیست ولو لسانی باشد. امر بکند نهی بکند به صیغه ی إفعال و لاتفعل، یا نه

نصیحت بکند یا شدت کلام به خرج بدهد این‌ها همه نقیض مداهنه است نقیض به معنای اصولی، یعنی ضد یعنی با آن جمع نمی‌شود. بنابراین مسلک کسی که می‌گوید همانطور که امر به شیء مقتضی نهی از ضد است نهی از شیء هم مقتضی امر به ضد عام و امر به اضداد خاصی آن هست بنابراین می‌توانیم بگوییم وجوب را از این استفاده نکنیم. حال این را هم نگوییم این تقریبی که عرض کردیم برای این هست که حرفیاً به قول آقایان، همان که در مدعا اخذ شده بود اثبات بکنیم یعنی وجوب... اما اگر دائر مدار همین کلمه‌ی وجوب نباشیم می‌خواهیم بگوییم بالاخره الزام شرع دارد یک‌جوری هست که ما چاره‌ای از انجام آن نداریم شارع به ما گفته مداهنه حرام است، عقاب می‌کنم مداهن را، بنابراین ما برای این که شامل این عقاب نشویم مشمول این عقاب نشویم باید چکار کنیم؟ باید یک کاری بکنیم دیگر، یکی از آن کارها این هست که به لسان بگوییم حالا به هر شکلی که احتمال تأثیر آن را می‌دهیم بنابراین از این ادله هم می‌توانیم استفاده بکنیم که وظیفه‌ی ما در مقابل اهل معاصی ترک المداهنه هست ترک المداهنه هم به یکی از این امور محقق می‌شود که یکی هم این انکار لسانی است ولو به غیر صیغه‌ی إفعال و لاتفعل، منتها،

س: ...

ج: حالا چرا این را دارم عرض می‌کنم.

منتها این روایت همان‌طور که بارها این‌جور روایات یا آیاتی که از امم سابقه نقل می‌کند بخواهیم استدلال به آن بکنیم باید به استصحاب بقاء این حکم از شریعت سابقه ضمّ بکنیم اگر که قائل هستیم به این که این استصحاب جاری می‌شود که ما محل اشکال هست برای ما و یا این که بگوییم این داعی بر نقل این هست که می‌خواهد بفرماید که همین حکم در شریعت ما هم هست که این هم البته قبلاً اشکال کردیم چون منحصر نیست نقل این‌جور وقایع به این که داعی این باشد ممکن است که داعی این باشد که شما نسبت به امر به معروف و این کارها شُل نیاید چون در امم سابقه اصلاً حرام بوده یک این‌جور چیزی است اما ...

س: ... این‌جا که در مقام تعلیل برای تعدیل است نهی از آن محسوب می‌شود؟

ج: نه، چون دارد می‌گوید این‌ها، می‌گوید چرا عذاب می‌کنی؟ برای این کار، پس معلوم می‌شود این کار، کاری است مداهنه امر حرامی است امر مبعوضی است و الا امر حلال را که نمی‌آیند عذاب‌شان بکنند. عذاب دلالت می‌کند بر این که آن کاری که انجام شده یا ترک شده یا حرام بوده یا ترک واجب بوده، از این جهت دارند عقاب می‌کنند ولی عقاب ...

س: ترک المداهنه دلالت دارد بر این که این ... شاید هیچ کاری انجام ندادند فقط همراهی نکنند همین کفایت می‌کند ترک المداهنه کردند ...

ج: آن ضد عام آن هست، ضد خاص آن هم هست دیگر،

س: منظور این که این دلالت نمی‌کند بر این که اگر ...

ج: آن دیگر بحث اصولی هست که شما دارید می‌کنید برای این که بنا بر آن منا و الا بله هر فعلی یک ضد عام دارد اضداد خاصه هم دارد که با آن جمع نمی‌شود درست؟

س: نه فرمودید اگر بخواهیم از عقاب در امان باشیم باید یک کاری انجام بدهیم طبق این روایت، ما می‌گوییم نه هیچ کاری

ج: اگر هیچ نگویم تساهل نکردیم؟

س: نه تساهل نکردیم.

ج: تساهل است دیگر، پس چه هست؟

س: ...

ج: نه مداهنه تأیید نیست.

س: همراهی کردن است.

ج: نه این هست که همین سهل‌انگاری بکنیم کاری به کار آن نداشته باشیم،

س: ...

ج: بله این همه را می‌گیرد دیگر، حالا فعلاً ما همین عناوینی که ما داریم عرض می‌کنیم این عناوین بخشی از آن فایده‌ی آن برای مقام بعدی هم هست یعنی یدی را هم اثبات می‌کند فعلاً ما در مقام

س: ...

ج: فعلاً بله مقام دوم هستیم دیگر، این را چند بار که عرض کردیم.

س: ...

ج: برود بدهد. پس بنابراین این‌ها همه مصادیق این هستند که اثبات می‌کند، وجوب این را هم اثبات می‌کند که این‌ها همه عدل‌های واجب هستند، عدل‌های عقلی البته گفته مداهنه لازم است حالا این فرضش هست یا آن فرضش است یا آن فرضش، نماز طهر واجب است حالا در مسجد بخوانی، در منزل بخوانی، مسجد این‌جا آن بخوانی، آن‌جا آن بخوانی، این‌ها دیگر تخییر عقلی می‌شود.

س: ببخشید اگر بگوییم سنت‌های الهی جریان داشته در امم سابقه ... این رافع استصحاب هست؟

ج: این اصل لا اصل له،

س: قرآن می‌گوید ...

ج: عجب

س: ...

ج: این‌ها سنت‌های الهی نیست احکام شرعیه هست.

سفر پس بین سنت‌هایی که سنت الهی است یا نه احکام شرعی است، دین یهود خودش
الان خیلی فقه آن‌ها، ولی کدام ...

س: ...

ج: بله

س: ...

ج: نه این، نه مداهنه، نه عذاب می‌شوند، سنت همیشگی خدا نیست عذاب کردن در این
دنیا،

س: نمی‌خواهم بگویم که سنت همیشگی خداست عذاب کردن در این دنیا، اما مداهنه با
اهل معاصی سنت الهی این هست که عذاب می‌کند.

ج: از کجا می‌دانی شما؟

س: همین روایت،

ج: این روایت نمی‌گوید که، آن ... یوم السبت هم این کار را می‌کردند سنت خدا بوده یوم
السبت...

س: ... مثال اشتباهی هست شما می‌فرمایید آن اوامر امتحانی بوده.

ج: لا اله الا الله، صوم یهود مثل صوم ماست؟ نماز آن‌ها مثل نماز ما است؟

س: صوم که بالاخره؟

ج: اصل آن چه هست؟ ما چه می‌دانیم شاید یک ... دارند که برای ما نسخ شده شرایع
سابقه،

س: نسخ اصل صوم که نشده نسخ اصل ...

ج: ما نمی‌دانیم، مداهنه شاید نسخ شده در شریعت پیامبر آخرالزمان شاید مداهنه اشکال
نداشته باشد ما چه می‌دانیم؟

س: ...

ج: چرا نمی‌شود؟

س: ...

ج: ... که حالا هم اشکال نمی‌کردید چون اشکال وارد نیست. بابا احکام و شرایع

س: ...

ج: بله،

س: ...

ج: اشکال دارد.

س: احکام و عبادات ...

ج: این‌ها حرف‌های شعری است که شما می‌فرمایید دلیل می‌خواهد باید دلیل اقامه بشود و الا هر چه آن‌جا بوده در دین ما هم هست این‌جوری نیست، آن هم نسخ شده،

س: اصل صوم، اصل صلاة، اصل امر به معروف و نهی از منکر ...

ج: ذوقی حرف می‌زنید دلیل لازم دارد که آن‌چه که در آن‌جا بوده است در شریعت ما هم وجود دارد یا ما باید اطلاقاتی داشته باشیم که دلالت بر این بکند یا باید استصحاب داشته باشیم. یا نصوصی داشته باشیم که بگوید این حکم در آن شریعت بوده حالا هم وجود دارد. اگر این‌ها را نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم که آن حکم در شریعت ما هم هست. آن‌ها احکام فراوانی داشتند اما عین آن حکم در شریعت ما هم هست؟ نه، زهد و رهبانیت در دین ما نیست در دین حضرت مسیح یکی از سیداً حصوراً، جناب یحیی خدای متعال او را تعریف می‌کند به این که این سید ... حضور بود یعنی ازدواج نکرد، بله در آن دین خود عزوبت مطلوب بوده سید ... ولذا توصیف می‌کند به آن که، اما در شریعت ما چه هست؟ در شرعت پیامبر «من رغب عن سنّی فلیس منی» احکام شرایع با هم تفاوت می‌کند نمی‌توانیم بگوییم اگر آن‌جا یک چیزی بوده حالا هم هست. یک سخت‌گیری‌هایی گاهی در امم سابقه بوده که در امت ما این سخت‌گیری‌ها وجود ندارد بنابراین ...

س: ...

ج: نه وجوبش، ممکن است مستحب مؤکد باشد یا کراهت داشته باشد مداهنه‌ی با این‌ها، حالا این مداهنه که نمی‌شود مستحب مؤکد باشد، کراهت مؤکده داشته باشد ولی حرام باشد از کجا بگوییم؟ اگر شما یقین دارید با یک ارتباطی با عالم بالا دارید می‌توانید بگویید بفرمایید ولی ما به قول استاد می‌فرمود نسبت به خودش می‌فرمود و من نسبت به خودم می‌گویم من کور باطن هستم یقین به این چیزها و اطمینان هم حتی پیدا نمی‌کنم مگر این که دلیلی باشد. بله یک وقت عظام امور است که روشن است یعنی مصلحت عقلیه و عقلائی‌ای دارد که روشن است در هیچ شریعتی نمی‌شود، مثل ظلم، نمی‌شود گفت که در یک شریعتی ظلم حرام بوده برای ما شاید حرام نباشد. ظلم هر جا بود نمی‌شود اما این احکام جزئی این‌جوری ما نمی‌دانیم این‌ها را.

این طایفه‌ی سیزدهم، «ما دلّ علی حرمة عدم الغضب العملی و وجوب الغضب العملی» همین حدیث شریفی که خواندیم صفحه‌ی 507، حدیث یکم، عنوان این بود «ما دلّ علی حرمة عدم الغضب العملی» غضب عملی، یعنی در مقام عمل، نه این که در قلبش غضبناک بشود خشم بکند، غضب عملی یعنی یک کاری انجام بدهد که از آن همه می‌فهمند که این دارد غضب می‌کند حالا یا لساناً یا یداً و یا این که به جای این تعبیر بفرمایند وجوب الغضب العملی، این همان حدیث اول باب هشتم و لَمْ یَعْصُوا لِغَضَبِی «دَاهُنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَعْصُوا لِغَضَبِی» این‌ها برای خاطر غضب من غضب نمودند. پس معلوم می‌شود که غضب کردن یک امر واجبی است که اگر غضب نکنیم ترک واجب کردیم یا نه خود عدم الغضب امر حرامی است فلذا دو تا تعبیر آوردیم. این خدای متعال این‌جا عذاب کردن خودش را تعلیل می‌فرماید به این که این‌ها غضب نکردند، این هم با این می‌سازد

که عدم الغضب حرام باشد و چون این‌ها فاعل حرام هستند می‌خواهد عذاب‌شان بکند، هم با این می‌سازد که غضب کردن واجب باشد و چون این‌ها تارک واجب هستند عذاب‌شان بخواهد بفرماید.

این روایت، شاید روایات دیگری هم پیدا می‌کنید که این عنوان در آن‌ها مأخوذ است.

و اما روایت ...

س: ...

ج: بله دیگر آن الکلام الکلام، مگر این که شما یک روایت دیگری پیدا بکنید که برای امم سابقه نباشد.

«الطائفة الرابع عشر ما دلّ على وجوب التأديب» عنوان تأديب، ادب کردن، 494، حدیث ششم، «عن ابی عبد الله عليه السلام أَيْمًا تَأْيِثِي تَنْشَأُ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ» حالا یک دفعه يُؤَدِّب صیغه‌ای از مجهول می‌خوانیم، هم معلوم هم مجهول هر دو را می‌خواهیم ببینیم معنای آن چه می‌شود. حالا فعلاً مجهول می‌خوانیم «أَيْمًا تَأْيِثِي تَنْشَأُ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ بِهِ أَنْ يَنْقُصَ فِي أَرْزَاقِهِمْ» یا من ارزاقهم؛ اگر یک کسی در یک گروهی در یک جمعی نشو و نما کرد و این از طرف مردم آن گروه برای انجام معاصی آن ادب نشد خدای متعال این قوم را عقاب می‌فرماید اول عقاب دنیوی آن‌ها این هست که از ارزاق‌شان می‌کاهد دیگر باران نمی‌فرستد آب کم می‌آورند ارزاق کم می‌آورند و هکذا، دام‌های ایشان از بین برود و هکذا، در سوره‌ی مبارکه برای داستان حضرت یوسف هست که فیه یعسر الناس، قریب به این مضمون، که مردم فشرده می‌شوند آن‌چنان مثل این که یک لباسی را شما می‌فشاری که تمام آب‌های آن بیاید خشک بشود خدای متعال گاهی همین‌جور مردم را عقاباً می‌فشارد گاهی هم عقاباً نیست البته امتحاناً هست، این اگر يُؤَدِّب بخوانیم، پس این يُؤَدِّب یعنی این ناشئ در آن قوم گناهکار است و دیگران تأدیبش نکردند اگر يُؤَدِّب بخوانیم می‌شود چی؟ «أَيْمًا تَأْيِثِي تَنْشَأُ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ» کسی را بر معصیتی که انجام می‌دهد تأدیب نکنید، اگر این‌طور شد باز کان الله اول ما يُعَاقِبُهُم این‌جوری، ولی این معنای دوم یک مشکلی دارد و آن این هست که حالا اگر یک نفر این کار را کرد خدا همه‌ی آن قوم را تأدیب می‌فرماید؟ اما معنای اول درست است معنای اول این بوده که این یک نفر که دارد انجام می‌دهد همه واجب کفایی بود که این کار را بکنند نکردند همه واجب کفایی را ترک کردند همه استحقاق عقوبت دارند بنابراین آن معنای اول که مجهول بخوانیم معنایی است قابل قبول و مشکلی ندارد معنای دوم بخوانیم اشکال عقلی پیدا می‌کند بنابراین همین قرینه می‌شود برای این که باید این را مجهول بخوانیم چون یک نفر به وظیفه‌اش، در قوم انجام وظیفه نکرد بخاطر این که این انجام وظیفه نکرد خدای متعال همه را عقاب بفرماید این ظلم به دیگران می‌شود اما نه یک نفر معصیت می‌کند این قوم هیچ کس او را تأدیب نمی‌کند با این که این تأدیب واجب کفایی هست واجب کفایی اگر هیچ کس قیام به آن نکرد همه يُعَاقِب، همه يُعَاقِبُونَ، بله، این درست است اصلاً واجب کفایی تعریف آن همین است دیگر، جزو تعریف آن هست بنابراین همان باید مجهول خوانده شود این روایت مبارکه هم دلالت می‌کند بر چی؟ بر عنوان تأدیب، نسبت به عاصین ما وظیفه‌ی تأدیب داریم ادب کردن.

س: حاج آقا وجوب را می‌فهماند؟

ج: بله چون عقاب می‌شود دیگر.

س: نه تأدیب بر ترک مکروه هم آخر ممکن است یعنی تأدیب ...

ج: به قرینه‌ی این که گفته عقاب می‌شود معلوم می‌شود کراهت، مستحب و مکروه و این‌ها مقصود نیست. و معصیت است.

پس بنابراین این هم عنوان تأدیب را دلالت کرد، این روایت شریفه، این هم این، تأدیب همان‌جور که به لسان هست، به إفعال و لاتفعّل لسانی می‌شود، به انحاء دیگر هم می‌شود، به ید هم می‌شود، به آن قسم اول هم که عبوس کردن و این‌ها هست می‌شود. جا به جا فرق می‌کند دیگر، این‌ها همه مصادیق تأدیب می‌توانند واقع بشوند.

گفتیم تا حالا چهارده عنوان نوشته بودیم گفتیم آن عبارت...

س: ...

ج: بله «و الفظوا بالسنتکم» اگر و الفظوا بالسنتکم را شما یک عنوان دیگری بگیری و الا داخل در همان انکار بلسان می‌شود دیگر، یک مصداقی برای انکار بلسان است فلذا خیلی ضرورتی ندارد که این را عنوان دیگری قرار بدهیم پس تا حالا این عناوین را داریم این عناوینی که داریم یک کلام فقط عرض بکنم نتیجه‌ی، ما دیدیم که بررسی سندی آن‌چنان نکردیم این‌ها را البته قبلاً این روایات را ما بحث‌های سندی آن را هم انجام دادیم در اثناء اباحت گذشته، اما این‌جا این احتیاجی به این نبود چرا؟ چون بالاخره این چهارده طایفه‌ای که ما داریم جازم هستیم اطمینان داریم که تمام این‌ها بخصوص که بعضی از آن‌ها صحت سند هم دارد اعتبار سند دارد این‌ها مجعول نیست و تمام این چهارده طایفه در یک امر مشترک بودند و آن این هست که اثبات می‌کرد که لسان به غیر إفعال و لاتفعّل هم جزو وظایف است، این را همه‌شان دلالت می‌کردند بنابراین وقتی علم اجمالی داریم اطمینان اجمالی داریم که حداقل بعضی از این چهارده طایفه صادر شده همه‌ی آن‌ها هم در این دلالت که اشتراط داشتند پس بنابراین این معنای مشترک ثابت می‌شود، بنابراین باید بگوییم که مرتبه‌ی ثانیه... آن‌چه که علما نام آن را گذاشتند مرتبه‌ی ثانیه که به لسان باشد علی‌اطلاقه این هم ثبت وجوبه، این ثابت است اما حالا در چه مرتبه‌ای قرار می‌گیرد این بحث آخر که ان شاء الله خواهد آمد.

پس بنابراین این هم یک وظیفه‌ای است که ما می‌توانیم بگوییم حتماً شرعاً ثابت هست و واجب هست.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم.